شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۳شنبه
سال هفدهم
۲۰ خرداد ۱۴۰۴
۱۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۶
شماره ۴۵۰۸

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

سرمایه‌گذاران در دو راهی تردید و امید
نجات ۲ هزار چترباز در خیابان کوهسنگی

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۶۰ %
۲۷ ↑ ۱۸ ↓
صبح ۲۰
ظهر ۲۶
عصر ۲۶
شب ۲۰

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۱:۰۴
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۲۲
غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۳۸
اذان صبح فردا ۰۲:۲۵:۵۲
اذان مغرب ۱۹:۰۹:۵۷
طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۷

چهره روز

# درد را با طنز و شیرینی مصور کرد

**ادای دینی به بهمن رضایی، به مناسبت درگذشتش؛ هنرمندی که کاریکاتور ایران وام‌دار اوست**

مجید ادیبی
روزنامه‌نگار و کارتونیست

## همه چیز از مشهد شروع شد

نوجوانی سیزده‌ساله بود که توی کلاس درس نیم‌رخ هم‌کلاسی‌هایش را می‌کشید، اما پیش‌تر از آنکه به مشهد بیاید، در زادگاهش، روستای نامَق کاشمر، که زادگاه شیخ احمد جامی است، مدرسه‌ای نبود که بخواهد بماند، پس دو سال را جهشی خوانده بود تا برای ادامه تحصیل گذرش به مشهد بیفتد. در مشهد اما روزهای درس و مدرسه جور دیگری برایش رقم خورد. توی راه همین مدرسه است که تابلونویسی «پیراسته»، نقطه عطف زندگی او می‌شود. همان جایی که هرروز در مسیر رفت و برگشتش، بهمن نوجوان را نیم ساعت پای ویترین نگه می‌داشت و خیره می‌کرد به یک تابلوی سیاه‌قلم.

این شانس را داشت که در مدرسه، معلمی به نام آقای «میدی» او را کشف کند. آقا معلم برای او حکم اولین استاد نقاشی را داشت و تابلوهای اعجاب انگیزش از طبیعت، ذهن بهمن نوجوان را به خود مشغول می‌کرد، هرچند که این دل‌مشغولی، مسیر حرفه‌ای او را تا پایان عمرش رقم زد.

## نقشه‌های «سیحون» دل‌خواه نبود

بعد از مشهد، می‌رود تبریز و چند سالی ساکن تبریز می‌شود، در همان تبریز که فضای کار آتلیه‌های نقاشی‌اش از زمین تا آسمان با مشهد فرق داشت، زیست هنری بهمن با کارهای استاد علی‌اکبر یاسمی گره می‌خورد و مدتی پیش او تلمذ هنر می‌کند، اما تبریز هم جای ماندن نبود. پس راهی پایتخت می‌شود.

اول سروکارش می‌افتد توی یک دفتر معتبر معماری و همکاری با یکی از نام‌آورترین معماران معاصر ایران، هوشنگ سیحون. آنجا کار نقشه‌ها و طراحی را رتق‌وفتق می‌کند، اما سروکله زدن با نقشه و پلان و نقطه‌چین، آن چیزی نیست که دلش را راضی کند تا بماند. پس می‌رود سراغ مطبوعات.

حوالی سال ۱۳۳۸ ماجرای چاپ اولین کاریکاتورش در یکی از مهم‌ترین نشریات روشن‌فکری آن روزهای ایران، احتمالا می‌تواند داستانی جذاب و پرآب‌وتاب برای نسل امروز باشد، جایی که فریدون مشیری دبیر بخش ادبی مجله «روشنفکر» بود، بهمن جوان، پسرکی نابینا را به تصویر کشید که اصرار داشت شانه‌های چوبی نشکنش را به مردی تاس بفروشد. همین قاب، نام بهمن رضایی را با مطبوعات ایران گره زد و به حضور او در نشریه «روشنفکر» استمرار بخشید.

بهمن رضایی با طرح‌هایش اسمی چشمگیر بود برای مطبوعات آن روزها. کاریکاتورهایش در مجله «روشنفکر» بهمن جوان را به جایگاهی رساند که مدیران مجله «توفیق» مجاب شدند با او قراردادی بیست و پنج ساله امضا کنند.

## توفیق رفاقت

همکاری‌اش با غلامعلی لطیفی، محسن دَوَلو و بسیاری از غول‌های کاریکاتور ایران، کم موضوعی نیست. همین که پای رضایی به «توفیق» باز می‌شود، رفاقتش با لطیفی هم پا می‌گیرد و می‌شوند همراه و رفیق و همسایه همیشگی و همین رفاقت هم عاملی می‌شود برای اینکه بهمن با آن قرارداد عجیب‌وغریب بیست و پنج سال با توفیق، همراه استعفای دسته‌جمعی رفقایش بشود و چند ماه بعدش رقیبی نوپا اما قَدَر با نام «کَشکیات» را منتشر کنند. کشکیات عمر چندانی نداشت. پس مقصد بعدی مجله «فردوسی» بود که شد پاتوق هنرنمایی او و رفقایش. اما بعد، داستان به شکل دیگری رقم خورد. مردم ایران اراده کردند و پنجاه سال سلطنت پهلوی را به زیر کشیدند. در روزها و هفته‌های پرالتهاب سال ۱۳۵۷، رضایی با همراهی دوستان پرآوازه‌اش، قلمشان را به سلاحی علیه دیکتاتور پهلوی تبدیل می‌کنند و طرح‌های انتقادی بسیاری علیه شاه ایران و سیاست‌های او و گماشتگانش به تصویر می‌کشند.

پس از اینکه انقلاب مردم به ثمر می‌نشیند، در همان ۱۰ روز اول، بهمن رضایی اولین کاریکاتورهای انقلابی را در نشریات آن روزها به تصویر می‌کشد تا نقشی پررنگ در روایت مصور تاریخ مطبوعات ایران علیه ظلم شاه، ایفا کند.

## جای کاریکاتور سطل زباله نبود

بعد از انقلاب هم جمع رفقا باز هم جمع شد، اولش «توفیقیون» راه انداختند، بعدش همان را به «فکاهیون» تبدیل کردند. عمر این مجله‌ها مثل «کشکیات»، دوامی نداشت، اما کار بهمن رضایی، تمامی نداشت.

یک سال از انقلاب گذشته بود که نشریه «آهنگر» را بنا کردند و باز همان سرنوشت محتوم مجلات طنز فکاهی دامن‌گیرشان شد؛ تعطیلی. او اما از پا ننشست. آثارش هم درد مردم بود و و هم حرف دلش. همین شد که چند سال بعد پایش به «طنز و کاریکاتور» جواد علیزاده باز شد و بعد هم «گل آقا»ی صابری فومنی.

هنرنمایی بهمن اما فقط به مطبوعات و ترسیم درد مردم ختم نمی‌شود. او جایی از زندگی‌اش، به خودش تلنگر که نه، نهیب می‌زند: «دیدم این کاریکاتورهای روز را که می‌کشم، تاریخ مصرف دارند و بعد از چند روز می‌روند توی سطل زباله. برای همین تأسف خوردم و با خودم فکر کردم کارهایی را بکشم که ماندگار باشند. کاری که ماندنی باشد هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود و برای همین باید راهش را از سیاست جدا کند.» همین نهیب، آغاز راهی تازه برای او بود. رضایی شروع کرد به فکر کردن تا راهی پیدا کند برای ماندگاری بیشتر. چه موضوعی بهتر از فرش ایرانی؟ شروع کرد به اتود زدن و طراحی تا اینکه ملاقاتش با لیلی گلستان شکل گرفت و بعد هم به واسطه همان ملاقات مجموعه کاریکاتورهایش با موضوع فرش ایرانی (فرش‌نگاره‌ها) را توی قاب نگارخانه‌های معتبر تهران، به رخ مخاطبان هنر کشاند؛ مجموعه‌ای که اول با چهارده اتود شروع و بعد ۹۲ اثر شاخص خلق شد.

## غم مردم خورد و در عزلت نشست

یکی از ویژگی‌های آثار بهمن رضایی، وامی است که از مینیاتور ایرانی گرفت و به کارهایش تشخص و هویت ویژه‌ای بخشید. بهمن رضایی تا ۱۴۰۱ پرکار و پرانگیزه کارهایش را در مطبوعات منتشر می‌کرد و بعد بیماری بود که زمین‌گیرش کرد و در هجدهمین عصرگاه خرداد ۱۴۰۴ عفونت ریه امانش را برید.

۹۱ سال عمر کمی نیست، خاصه آنکه هشتاد سالش با هنر و روزنامه‌نگاری گِره بخورد. درد اما اینجاست که بهمن رضایی، سال‌های بسیاری در گوشه عزلت نشست و غم مردمش را توی دلش می‌ریخت.

این چند سطر ادای دینی است در کمترین اندازه برای مردی که بخش مهمی از حافظه مصور مردم ایران را با طنز و شوخی و شیرینی و درد آمیخت. روحش در آرامش.

**بخشی از اطلاعات این نوشتار برگرفته از گفت‌وگوی مرحوم بهمن رضایی با جمال رحمتی است که در مجموعه مستند «سلول شخصی» منتشر شد.**

از مجموعه آثار مرحوم رضایی که در قالب کتاب چاپ شد

اثر بهمن رضایی از مجموعه فرش نگاره‌ها

اثر بهمن رضایی از مجموعه آزادی

اثری بدون شرح از بهمن رضایی

تافته جدابافته

# گسست تاروپود

**نگاهی کوتاه بر حال و روز فرش ایرانی هم‌زمان با روز جهانی صنایع دستی**

محمد عنبرسوز
روزنامه نگار

در طول تاریخ، فرش دستباف ایرانی، نماد هنر، اصالت و هویت فرهنگی این سرزمین، زینت بخش کاخ‌های زرق‌وبرق‌دار سراسر جهان محسوب می‌شود. از کتابخانه سازمان ملل در ژنو و سالن جلسات پاپ فرانسیس گرفته تا خود کاخ سفید. قالی ایرانی، نه فقط یک کالای صادراتی، بلکه شناسنامه‌ای از ذوق، صبر و خلاقیت مردمانی به شمار می‌رود که با دستان زحمتکش خود، تاریخ را بر دار قالی می‌بافند، اما حالا این میراث چند هزار ساله که جهانیان ما را با آن می‌شناسند، با سرعتی نگران‌کننده، در حال فراموشی است و به مرور به حاشیه رانده می‌شود.

### از اوج تا سقوط، یک روایت آماری

در دهه ۷۰ خورشیدی، صادرات فرش ایران به ۲ میلیارد دلار در سال می‌رسید. عددی که ۴۴ درصد از کل صادرات غیرنفتی کشور را تشکیل می‌داد. امروز اما، این رقم به کمتر از ۵۰ میلیون دلار در سال رسیده است. افت تکان‌دهنده و نگران‌کننده کالایی که هم از منظر اقتصادی یک فاجعه است و هم به لحاظ فرهنگی آژیر خطر را به صدا درمی‌آورد.

### تحریم‌ها و بی‌توجهی‌ها

تحریم‌های بین‌المللی بدون تردید آسیب بزرگی به صادرات فرش وارد کرده‌اند و امکان صادر کردن یکی از مرغوب‌ترین کالاهای جهان از ایران سلب شده است. نکته طعنه‌آمیز و معنادار اما، این است که در تصاویر مختلفی از دیدارهای رسمی دونالد ترامپ (یکی از مهم‌ترین دمندگان در شیپور تحریم علیه کشورمان) نقشی از فرش ایرانی در کاخ سفید دیده می‌شود.

در ایران اما، آنچه بیش از هر چیز این صنعت را زمین‌گیر کرده، بی‌توجهی داخلی به یکی از مهم‌ترین محصولات صادراتی ملی است. سیاست‌های پرمناقشه‌ای مثل پیمان سپاری ارزی، بی‌توجهی به معیشت قالی‌بافان و برنامه‌ریزی نادرست در مسیر حضور در بازارهای هدف، برخی از عواملی هستند که باعث شده‌اند، نه‌تنها صادرات فرش سقوط کند، بلکه نفس تولیدکنندگان هم به شماره بیفتد.

### رقبا خیز برداشته‌اند

بازار جهانی فرش ایستا نیست. کشورهایی چون هند، چین، پاکستان و حتی ترکیه به سرعت خودشان را تا بن دندان مسلح کرده و آماده ربودن جایگاه ایران، به عنوان مهم‌ترین تولیدکننده فرش اصیل ایرانی در جهان هستند. این کشورها، با شناخت درست از بازارهای هدف و البته خلاص بودن از شر تحریم، طرح‌های فرش ایرانی را بازتولید می‌کنند و با توسل به روش‌های بازاریابی قدرتمند و حضور فعال در نمایشگاه‌های بین‌المللی، مترصد جازدن خودشان به عنوان صاحب این کالای باصالت هستند.

### دارها را بر دار کردند

فرش ایرانی، امروز روزهای پررونق خود را تنها در خاطره‌ها می‌بیند. دارهای قالی یکی پس از دیگری جمع می‌شوند و فرش‌بافان هنرمند از کار دل‌زده یا ناگزیر به ترک شغل و مهاجرت شده‌اند. امروز فرش ایرانی که سال‌ها صدرنشین جدول صادرات فرش جهان بود، تا رده چهارم نزول کرده و با این دست‌فرمان، هیچ بعید نیست که اوضاع از این هم بدتر شود.

شوخی بی‌شوخی

# مدل مدیریتی به سبک توله خرسی

مهدی محمدی
طنزپرداز

بااینکه بیشتر از ۱۰ روز است که یک توله خرس در پارک پردیسان گم شده است یکی از مدیران این سازمان اعلام کرد نگران گرسنگی توله خرس نیستیم، چون می‌تواند از درختان میوه پارک تغذیه کند. گفتن این حرف، آن هم بعد ۱۰ روز، نشانگر تسلط و توانایی حفظ خون‌سردی در رده‌های بالایی مدیران محیط زیست است.

البته این خون‌سردی را قبلا هم داشته‌ایم و سال ۱۳۹۵ که مخازن پتروشیمی ماهشهر آتش گرفت وزیر نفت وقت گفت: اجازه دهیم تمام مواد سوختنی داخل مخزن بسوزد، آتش خودش خاموش می‌شود.

ضمنا اگر انسان‌ها نتوانستند آن را پیدا کنند نیز نباید ناراحت شد زیرا هر جا پای انسان به طبیعت باز شد، سرنوشت گونه‌ها نیز به خطر افتاد. تا قبل از حضور انسان در طبیعت، هزاران سال حیوانات، مثل آدم، در کنار هم زیسته بودند و غیر از دایناسورها که شهاب سنگ پس کله آن‌ها زد و منقرض شدند، خبری از انقراض نبود، اما اکنون تا انسان از کنار محیط زیست رد شود، ناگهان طرف‌داران محیط زیست با نگرانی اعلام می‌کنند چند گونه کمیاب در خطر انقراض قرار گرفته‌اند! لذا بهتر است در مورد این توله خرس گم‌شده، ما هم مانند مدیران این سازمان نگرانی نداشته باشیم، چون هر چه آدم‌ها از او دورتر باشند، احتمال زنده ماندنش نیز بیشتر خواهد بود.

امیدواریم مدیران اقتصادی کشور هم، همین اصول مدیریتی را از دوستان محیط زیستی یاد بگیرند! مثلا اگر کارشناسان هشدار دادند ممکن است افراد بر اثر گرانی مواد غذایی دچار سوءتغذیه شوند، مسئولان اقتصادی خون‌سردی خودشان را حفظ کنند و به مردم توصیه کنند: مردم عزیز، نگران نباشید، کافی است خودتان یک سری به درختان توت بزنید و یک چادر زیر آن بگیرید تا با تکان دادن درخت، شکمتان را با توت سیر کنید!

این‌طوری دولتمردان که به خاطر نگرانی از تأمین منابع مالی کالابرگ خوابشان نمی‌برد، می‌توانند تورهای توت‌تکانی به راه بیندازند تا معده هیچ‌کدام از دهک‌ها خالی نماند. اگر هم فصل توت‌تکانی نبود، می‌توانیم همان طور که کلی جنس از چین وارد کردیم فرهنگ غذایی آن‌ها را هم وارد کنیم، مخصوصا که به خاطر گرم شدن هوا، حشرات تعدادشان خیلی خیلی بیشتر از قبل است.

اول شخص

# راوی عاشقانه‌های مردم

**درباره فهیمه رحیمی نویسنده پرکار و محبوب دهه ۷۰ و ۸۰ خورشیدی که اگر امروز بود ۷۳ ساله می‌شد**

**مریم شیعه|** رمان‌های عامه‌پسند بازتاب رؤیاها و تخیلات جمعی‌اند. تصویر آن‌ها از روابط ایده‌آل و عشق‌های نجات‌بخش، به بخش‌هایی از ناخودآگاه جمعی وضوح می‌دهد. آن‌ها عرصه‌ای برای خیال‌پردازی‌اند. جایی که ریتم داستان به سرعت پیش می‌رود، شخصیت‌ها ساده‌اند و داستان‌ها تا حد بسیاری، قابل پیش‌بینی. خواندن رمان‌های عامه‌پسند، فرصتی برای استراحت ذهن و فرار موقت از واقعیت‌های موجودند. به‌راحتی حس هم‌ذات‌پنداری را برانگیخته می‌کنند. راوی ارزش‌های متفاوتی‌اند و تعریفی از فداکاری، عشق، شجاعت، ثروت و... را ارائه می‌دهند. ویژگی‌های قهرمان داستان، اغلب با خواننده یکی می‌شود. آدم‌ها با ورق زدن این رمان‌ها، آرزوهای محقق نشده‌شان را مرور می‌کنند. برای بعضی‌ها، از جمله نوجوانان لمس یک رابطه محبت‌آمیز بدون هزینه‌های واقعی و پیامدهای مخاطره‌آمیزند. جایی که همیشه عشق پیروز است و بدی طرد و تنبیه می‌شود. روایت، منظم و عادلانه شکل می‌گیرد و این در واقعیت زندگی همیشه ممکن نیست. آن‌ها فرصتی برای ترمیم دردهای واقعی‌اند و هرازگاهی به نیروهای تحول‌آفرین زندگی آدم‌ها بدل می‌شوند. فهیمه رحیمی فقط ۹ سال داردکه «دلم برای پروانه می‌سوزد» را می‌نویسد. «دلم برای پروانه می‌سوزد» عنوان اولین داستان او و در قالب یک انشای کلاسی است. متولد و بزرگ شده دروازه دولاب است. پدرش توی یک کارخانه صابون‌سازی کار می‌کند و مادرش کسی است که همیشه انشاهایش را می‌نویسد. یک روز فهیمه به او اعتراض می‌کند که چرا همیشه با جمله «واضح ومبرهن است» شروع می‌کند و مادر به او تشر می‌زند که «خودت بنویس!». بعد از آن فهیمه بیشتر و بیشتر می‌نویسد. توی سیزده‌سالگی و زمانی که «جنگ و صلح» را تمام می‌کند، دلش می‌خواهد نویسنده شود. می‌خواهد مثل لئوتولستوی، به خلق عاشقانه‌ها بپردازد.

### نامه‌های تلنبارشده

در هفده‌سالگی ازدواج می‌کند. صاحب دوفرزند می‌شود و به خاطر سخت‌گیری‌های همسرش، تحصیلات دانشگاهی را نیمه‌تمام رها می‌کند. همیشه دلش می‌خواست ادبیات بخواند و بعد همین ادبیات هم برایش به حسرت تبدیل شد. قلم پخته و روانش، او را به سمت روزنامه‌نگاری می‌کشاند. برای روزنامه‌ها و مجلات مختلف می‌نویسد و وقتی در «زن روز» گزارش‌هایی از زندگی خصوصی زنان شکست‌خورده منتشر می‌کند، ایده اولیه رمان‌هایش را از دل حرف‌های آن‌ها بیرون می‌کشد. زمان می‌گذرد وفهیمه همچنان با رؤیای نوشتن سر می‌کند. در سی و هشت‌سالگی، بالاخره اولین رمان بلندش را زیر بغل می‌زند و به سراغ ناشرهای مختلف می‌رود. هیچ‌کس فهیمه را نمی‌شناسد. هیچ‌کس حاضر نیست، ناشر نوشته‌های کسی باشد که نام و نشانی ندارد. بعد از بارها و بارها «نه» شنیدن، با برادران شهبازی ملاقات می‌کند. آن‌ها چاپ کتاب را می‌پذیرند و وقتی اولین رمان او سر از کتاب‌فروشی‌ها درمی‌آورد، به سرعت تمام نسخه‌های «بازگشت به خوشبختی» به فروش می‌رسد. چند هفته بعد برادران شهبازی از او می‌خواهند به دفتر انتشارات بیاید. فهیمه دل توی دلش نیست. نمی‌داند قرار است با چه چیزی روبه‌رو شود و اصلا چرا از او خواسته‌اند به دفتر نشر بیاید. وقتی وارد دفتر می‌شود، همه چیز مثل قبل است. به اطرافش نگاهی می‌اندازد و ناگهان چشمش به کوهی از نامه‌های تلنبار شده می‌افتد. وقتی از او می‌خواهند نامه‌های مخاطبانش را تحویل بگیرد، با حیرت و پشت سرهم تکرار می‌کند «این‌ها مال منه؟». بعد در حالی که کوه نامه‌ها را به آغوش کشیده است، گریه می‌کند.

### بیرون کشیدن رؤیا از دل روزمرگی

نام «فهیمه رحیمی»، نامی آشناست. مگر می‌شود نام کسی را که کتاب‌هایش جزو پرفروش‌ترین‌های بازار کتاب بود، نشنید. طرف‌داران او هیچ‌گاه متعلق به طبقه اجتماعی خاصی نبودند اگرچه طرف‌داران نوجوانش بیش از سایر گروه‌های سنی بودند. وقتی که جنگ تمام شد، کتاب‌های فهیمه یک به یک راهی بازار شدند و مردمانی که زندگی‌شان تحت‌تأثیر جنگ قرار گرفته بود، با ورق زدن کتاب‌هایش دوباره امید را پیدا می‌کردند. او بیش از هرچیز از ترس‌ها، مشکلات، آمال، آرزوها و هیجان‌های زنانه می‌نوشت. بسیاری از کتاب‌هایش بیش از ۱۰ بار تجدید چاپ شد. در عمر کوتاه خود، ۲۳ عنوان رمان منتشر کرد. گاهی برای پیدا کردن قصه‌هایش راهی دادگاه‌های خانواده می‌شد. سعی می‌کرد با زنان بیشتری هم‌کلام شود و به خاطر مجموع این تلاش‌هاست که به او لقب «دنیل استیل» ایران را می‌دهند. تک‌تک نامه‌هایی را که برایش ارسال می‌شد با دقت می‌خواند. در طول زندگی‌اش به بیش از ۶۰ هزار نامه از طرف هوادارانش پاسخ داد. او چهره‌ای محبوب اما شهرت‌گریز بود که امروز کمتر مصاحبه‌ای از او موجود است. فهیمه رحیمی در سال ۱۳۹۲ بر اثر ابتلا به بیماری سرطان معده در تهران درگذشت. امروز زادروز این نویسنده محبوب و به یادماندنی است.